

برای دکتر کوروش صفوی
به پاس شوقی که در دانشجویان می‌آفریند.

آزادی و رهایی در زبان و ادبیات^۱

علی محمد حق‌شناس
استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده

این مقاله بر آن است تا آزادی و رهایی را در زبان و ادبیات نشان دهد. برای این امر از دو نظریه کمک می‌گیرد: یکی نظریه «کاربرد زبان» بلومفیلد و دیگری «نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی» کارل پوپر. با استفاده از نظریه بلومفیلد نشان می‌دهد که زبان می‌تواند جایگزینی برای انگیزه‌ها و پاسخ‌های واقعی شود و با این کار آدمی را از چنبره علت و معلول‌ها آزاد سازد. و با بهره‌گیری از نظریه پوپر نشان می‌دهد که چگونه ادبیات با فراتر رفتن از چنبره علت و معلول‌های جهان واقعی، پای از قلمرو قواعد زبان فراتر می‌نهد و امکان نوآوری‌های فردی را فراهم می‌کند. ادبیات در واقع از بند دو عالم می‌رهد: یکی عالم واقعیت و دیگری نظام زبان، و به رهایی می‌رسد.

کلید واژه‌ها: آزادی، رهایی، زبان، ادبیات، کاربرد زبان، نظریه پردازی

و نظریه پیرایی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۳/۹/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۹/۱۰

فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی، س ۱، ش ۳ و ۴، (پاییز و زمستان ۱۳۸۳)، صص ۳۹-۵۸

سعی من در این مختصر بر آن است که در حد توانم نشان دهم انسان از رهگذر زبان به آزادی می‌رسد و از رهگذر ادبیات به رهایی^۲: با زبان، انسان حلقه جبر علت‌ها و معلول‌ها را می‌شکند و به هدایت آن‌ها در جهتی که خود اختیار می‌کند می‌پردازد؛ و با ادبیات، دغدغه جبر و اختیار در عرصه علت‌ها و معلول‌ها را فرو می‌گذارد و به آفرینش جهانی دیگر بر بنیاد تناسب و تازگی همت می‌گمارد.

در انجام این مقصود، من از دو مبحث کمک می‌گیرم: یکی از مبحث «کاربرد زبان» به گونه‌ای که بلومفیلد در کتاب خود (۱۳۷۹: فصل ۲) مطرح می‌کند؛ و دیگری از مبحثی که پوپر در کتاب خود در خلال سخنانش درباره نظریه «شناخت بدون فاعل شناسائی»^۳ می‌آورد (Popper, 1979: 106-150) و می‌توان از آن به عنوان «نظریه پردازی و نظریه پیرایی»^۴ نام برد. در مورد «کاربرد زبان»، باید تصریح کنم که من، ضمن قبول توصیفی که بلومفیلد در این باره پیش می‌نهد، از مبنای نظری او، به دلایلی که خواهیم دید، فاصله می‌گیرم تا به موضع پوپر نزدیک‌تر شوم؛ ولی گمان نمی‌کنم این عدول در اساس مدعای من خللی ایجاد کند.

می‌دانیم که بلومفیلد «کاربرد زبان» را بر مبنای نظریه رفتارگرایی (behaviourism) و با بهره‌گیری از دو مفهوم انگیزه و پاسخ (stimulus and response) طرح و توصیف می‌کند. می‌گوید حیوان وقتی در جهان واقع با انگیزه‌ای، مثل گرسنگی، روبه‌رو می‌شود ناگزیر است در همان جهان واقع پاسخی، مثل غذا، برای آن به چنگ آورد؛ در غیر این صورت، مرگ او ناگزیر است؛ و می‌افزاید انسان نیز در شرایط همانند به همان سرنوشت دچار می‌شود؛ و مراد از «شرایط همانند» فرض وجود انسان بدون ارتباط زبانی

است. بلومفیلد این وضع را به صورت نمودار (۱) نشان می‌دهد.^۵ (بلومفیلد، ۱۳۷۹: ۲۹-۳۰):

انگیزه ← پاسخ

نمودار (۱)

اما انسان، به تأیید بلومفیلد، یک امکان دیگر هم، گذشته از پاسخ‌یابی در جهان واقع، به‌هرحال، در اختیار دارد؛ و آن پاسخ‌یابی در جهان زبان است؛ با این تفصیل که، مثلاً، انسان گرسنه اگر نتوانست در جهان واقع غذایی پیدا کند، امکان آن برایش هست که از طریق به‌کار بردن زبان از دیگران غذا بگیرد. در این وضع، انسان گرسنه به انگیزه واقعی خود «پاسخ زبانی» می‌دهد؛ و این پاسخ زبانی در انسان‌های دیگر به‌صورت «انگیزه زبانی» عمل می‌کند تا پاسخ واقعی، یعنی غذا، را آنان در اختیار او بگذارند. وضع اخیر را بلومفیلد به صورت نمودار (۲) باز می‌نماید.

انگیزه واقعی ← پاسخ زبانی انگیزه زبانی ← پاسخ واقعی

نمودار (۲)

پیداست که در پاسخ‌یابی زبانی، میان انگیزه واقعی و پاسخ واقعی فاصله می‌افتد، به گونه‌ای که ممکن است انگیزه واقعی در یک فرد از یک جامعه زبانی پدید آید و پاسخ واقعی به دست فردی دیگر یا همه افراد آن جامعه زبانی تحقق پیدا کند. همین‌طور، ممکن است انگیزه واقعی در زمان و یا مکانی به‌کلی متفاوت با زمان و مکان پاسخ واقعی پدیدار گردد.

بلومفیلد، آن‌گاه به سه پیامد عمده پاسخ‌یابی زبانی، که دیدیم آن را خاص انسان می‌انگارد، اشاره می‌کند: یکی این‌که پاسخ‌یابی زبانی سبب می‌شود که در شرایط آرمانی هر عضوی از اعضای یک جامعه زبانی به تمامی امکانات بی‌شمار

آن جامعه در جهت پاسخ‌یابی برای انواع انگیزه‌ها دسترسی پیدا کند. به عبارت دیگر، از رهگذر این نوع پاسخ‌یابی هر عضوی از یک جامعهٔ زبانی به اندازهٔ تمام اعضای آن جامعه قدرت و مهارت به دست می‌آورد. می‌گویند در چنین جامعه‌ای کافی است فقط یک نفر، مثلاً، ماهی‌گیر خوبی باشد تا ماهی مورد نیاز همهٔ افراد جامعه را تهیه ببیند؛ (همان: ۲۶) یا، فرضاً، تنها یک نفر پزشک باشد تا همگان از دانش او در جهت حفظ سلامت خود یا بازیابی آن بهره‌برند.

پیامد دیگر این‌که از رهگذر پاسخ‌یابی زبانی امکان تقسیم کار در هر جامعهٔ زبانی فراهم می‌آید؛ و این، در مقام نظر، موجب می‌شود که هرکس بتواند به اوج تخصص در کسب و کار خود راه یابد تا از آن رهگذر به نیاز همگان به بهترین وجه پاسخ دهد (همان: ۳۳).

سرانجام، پیامد سوم این‌که پاسخ‌یابی زبانی امکان بازپخش (relay) همزمان هر انگیزه یا هر پاسخی را به هرجا و هرکس که لازم باشد در اختیار می‌گذارد. می‌گویند: «وقتی گروهی کشاورز یا بازرگان می‌گویند ما خواهان نصب پلی روی این رودیم، این خبر چه‌بسا که به انجمن شهر، به مجلس شورا، به ادارهٔ راه، به گروه مهندسی، و به دفتر پیمانکاران منتقل شود و بر زبان سخن‌گویان بسیار جاری گردد و از خبررسانی‌های بسیار عبور کند تا آن‌که سرانجام گروهی از کارگران در پاسخ به انگیزهٔ اصلی کشاورزان دست به کار شوند و با نصب پل پاسخی واقعی (و عملی) بدان بدهند» (همان‌جا).

بلومفیلد، هم‌چنین، به یک ویژگی انگیزهٔ زبانی و پاسخ زبانی اشاره می‌کند که از نظر بحث ما درخور توجه است. ویژگی مزبور همانا انتزاعی بودن آن‌ها است که سبب می‌شود بازپخش آن‌ها هیچ تأثیر عملی نداشته باشد. می‌گویند: «مهندسی که نقشهٔ پل را می‌کشد مجبور نیست درگیر تیر و شاه‌تیر آهن شود، ... اگر اشتباهی بکند، مصالح ساختمانی را از بین نمی‌برد. تنها کافی است که

صورت‌های زبانی غلط را... پیش از آن‌که عملاً به نصب پل بپردازد، با صورتی مناسب عوض کند» (همان‌جا).

حاصل آن که بلومفیلد، کاربرد زبان را به جایگزین کردن انگیزه و پاسخ زبانی برای انگیزه و پاسخ واقعی محدود می‌کند، و می‌افزاید پیامد این جایگزینی آن است که امکان همکاری و یاری‌طلبی و یاری‌رسانی در سطح جامعه زبانی فراهم می‌آید، و این سبب می‌شود که هر انسانی از کل توانمندی‌های جامعه زبانی خود بهره‌مند گردد و از رهگذر تقسیم کار و نیل به تخصص بتواند به رفع انگیزه‌هایی امیدوار شود که پاسخ دادن به آن‌ها از عهده انسان تک‌افتاده بیرون است؛ نیز بتواند با اتکا به سرشت انتزاعی زبان هر انگیزه و هر پاسخ زبانی را به امید همکاری به هرکسی و هر جا که خود بخواهد بازپخش کند و خاطر آسوده بدارد که در این ماجرا از هر زیان و ضرری مصون می‌ماند.

باری، توصیف بلومفیلد از کاربرد زبان البته می‌تواند ما را به صرافت بیندازد که انگار زبان در آزاد ساختن انسان از چنبره جبر علت‌ها و معلول‌ها به‌راستی نقشمند است، اما توصیف مزبور به چند دلیل کافی نیست که نقشمندی زبان را در این ماجرا به‌اثبات رساند.

یکی به این دلیل که همه آن‌چه به ادعای بلومفیلد از رهگذر زبان برای انسان میسر می‌شود، برای بسیاری از حیوانات دیگر هم میسر است؛ از جمله، مثلاً، برای زنبور عسل. درستی این گفته هنگامی به‌روشنی آشکار می‌شود که ما از سطح زبان فراتر رویم و از منظر نشانه‌شناسی و نظام‌های نشانه‌ای (semiotic systems) به ماجرا نظر کنیم تا آشکارا ببینیم که، مثلاً، زنبور عسل نیز در برخورد با انگیزه‌ای واقعی اقدام به دادن پاسخ رمزپردازی شده (encoded response) از نوعی می‌کند که بر اساس نظام نشانه‌ای مختص زنبور عسل صورت‌بندی شده است؛ و با این کار، پاسخ رمزپردازی شده خود را،

به گونه‌ای که در نمودار (۳) آمده است، هم‌چون انگیزه رمزپردازی شده‌ای (encoded stimulus) در اختیار زنبوران کندوی خود می‌گذارد تا پاسخ واقعی را با همکاری و یاری آن‌ها به دست آورد.

انگیزه واقعی ← پاسخ رمزپردازی شده... انگیزه رمزپردازی شده ←
پاسخ واقعی

نمودار (۳)

بدیهی است که زنبوران عسل نیز از این رهگذر هم به کل توانمندی‌های کندوی خود دسترسی پیدا می‌کنند؛ هم تاحدممکن به تقسیم کار و تخصص می‌رسند؛ هم به سبب سرشت انتزاعی انگیزه و پاسخ رمزگذاری شده، به امکان بازپخش پیام اصلی خود راه می‌برند. پس می‌توان دید که زنبور عسل نیز از طریق کاربرد نظام نشانه‌ای خود به همان امکاناتی دست می‌یابد که از رهگذر کاربرد زبان نصیب انسان می‌شود.

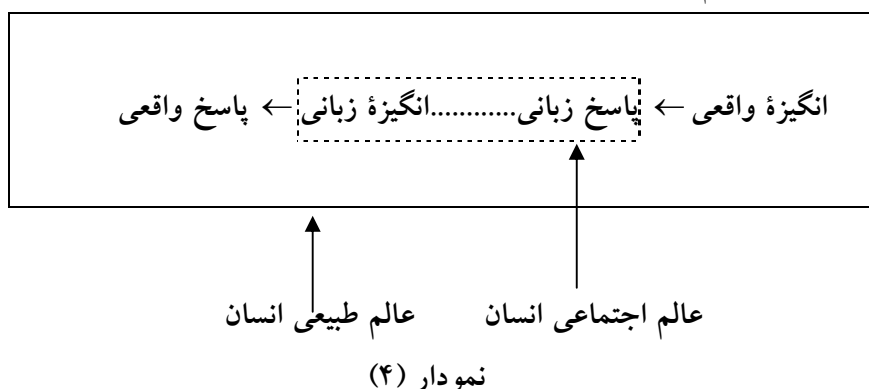
اما نکته این‌جاست که نه زنبور عسل نه هیچ حیوان دیگری از رهگذر جایگزینی انگیزه و پاسخ رمزگذاری شده برای انگیزه و پاسخ واقعی به آن موقعیت ممتاز راه نمی‌برد که نصیب انسان شده است؛ و آن موقعیت ممتاز همانا امکان انتقال هرچه بیشتر خطاهای خطرناک یا حتی نابودکننده از جهان واقع به فضای انتزاعی زبان است؛ و درست همین موقعیت ممتاز است که موجب می‌شود انسان از اکثر قریب به اتفاق خطاهای محتمل خود، پیش از آن‌که مرتکب آن‌ها شود، کناره بگیرد و لذا از آن‌ها جان به در برد. حال آن‌که می‌دانیم برای زنبور عسل امکان انتقال خطاهای محتمل به فضاهای نظام نشانه‌ای خود وجود ندارد. در نتیجه، هر زنبور عسلی چنان‌چه در پاسخ‌یابی نشانه‌ای خود مرتکب خطا شود، جان خود را بر سر آن می‌گذارد و زنبوران دیگر نیز هیچ درس عبرتی

از سرنوشت زنبور جان‌باخته نمی‌گیرند. راز این نکته در چیست؟ مسلم است که توصیف رفتارگرایانه *بلومفیلد* نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهد. چه *بلومفیلد* هرچند با اشاره به انتزاعی بودن سرشت زبان از امکان رفع خطا و اشتباه در سطح زبان سخن می‌گوید، اما، اولاً، این امکان را، نه در شمار کارکرد زبان در امر پاسخ‌یابی به انگیزه‌ها، بلکه در زمره پیامدهای کارکرد زبان می‌داند که به سبب سرشت انتزاعی زبان حاصل انسان می‌شود. و ثانیاً، *بلومفیلد* سازوکار چنین امکانی را هم به دست نمی‌دهد؛ یعنی نمی‌گوید انسان با استفاده از چه راهکاری به رفع اشتباه در ساخت انتزاعی زبان می‌پردازد. سازوکار رفع خطا در عرصه زبان و لذا پاسخ سؤال یادشده را، به نظر من، باید از *کارل پوپر* پرسید. اما پیش از این کار، خوب است به دو دلیل دیگر نیز اشاره کنیم که چرا توصیف *بلومفیلد* نمی‌تواند ثابت کند که انسان از رهگذر زبان به آزادی از جبر علت‌ها و معلول‌ها می‌رسد.

دلیل دومی که در این باره می‌توان پیش نهاد این است که توصیف *بلومفیلد* محدودتر از آن است که بتواند به هر سؤالی از این قبیل پاسخ دهد که زبان در شرایطی که بی‌هیچ انگیزه واقعی مشهود یا متصورى مورد استفاده قرار می‌گیرد چه کاربردی دارد؟ به عبارت دیگر، کاربرد زبان، در عرصه آفرینش ادبی - مثلاً، در شعر- چیست؟ زبان در این عرصه حکم پاسخ‌زبانی برای چه انگیزه واقعی را پیدا می‌کند؟ خوانندگان آثار ادبی نیز باید آن آثار را به مثابه انگیزه‌زبانی برای اقدام به چه پاسخ واقعی در نظر آورند؟ همین‌طور، کاربرد زبان در عرصه تفکر کدام است، و در عرصه همدلی و سخن‌گشایی کدام؛ و این دو با توصیف *بلومفیلد* به چه می‌سنجند؟

سومین دلیل در اثبات ناتوانی توصیف *بلومفیلد* این است که چارچوب رفتارگرایانه توصیف مزبور مانع از آن می‌شود که ما به اتفاق عظیم و

تعیین‌کننده‌ای بی‌بیریم و از اهمیت آن باخبر شویم که با گذار بشریت از عالم انگیزه‌ها و پاسخ‌های واقعی و ورود او به عالم انگیزه‌ها و پاسخ‌های زبانی در حیات بشری رخ می‌دهد. چه درست در همین گذار است که بشریت از حیات و هستی طبیعی و پیشداده خود فراتر می‌رود و پا به آستانه حیات و هستی اجتماعی و خودساخته‌اش می‌گذارد. نمودار (۴) نسبت عالم طبیعی و پیشداده بشری را با عالم اجتماعی و خودساخته او باز می‌نماید.



و درست از همین جا است که بشریت به جای آن‌که در کنار طبیعت قرار گیرد و با آن حرکت کند، بفرز آن می‌ایستد و می‌کوشد بر آن مسلط شود؛ به‌جای آن‌که با نشانه‌های شهودی- سرشت (evidential signs) طبیعت گفت‌وگو کند (برای آشنایی با این نوع نشانه ر.ک. Clarke, 1978: ch.2)، با نشانه‌های قراردادی و دلخواهی (arbitrary and conventional signs) خود سخن می‌گوید که، به گفته هایدگر، خانه هستی او است.^۷ اما این نیز نکته‌ای نیست که بتوان بر مبنای رفتارگرایی طرح و شرح کرد. پس ببینیم پوپر چه امکاناتی در همه این موارد در اختیار می‌گذارد.

واقعیت این است که پوپر کاربرد اصلی زبان را در این نمی‌بیند که خود می‌تواند جایگزینی برای انگیزه‌ها و پاسخ‌های واقعی گردد، بلکه کاربرد اصلی آن

را در این می‌بیند که می‌تواند در حل مسائل (یا، به قول بلومفیلد، در پاسخ به انگیزه‌ها) از طریق نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی اشتباه‌هایی را از میان بردارد که اگر باقی بمانند چه‌بسا که به بهای جان انسان تمام شوند؛ همان‌طور که به بهای جان حیوانات دیگر تمام می‌شوند. می‌گوید هم انسان هم حیوان مسائل خود را از طریق آزمایش و خطا (trial and error- elimination) حل می‌کنند (نک: Popper, 1979: 1-31, 81-93, 265-6). منتهی حیوان این کار را با اعمال و حرکات خودش انجام می‌دهد، ولی انسان همین کار را به صورت نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی به انجام می‌رساند. و تفاوت عمده انسان و حیوان درست در همین جا است که «زبان به انسان این امکان را می‌دهد که، پیش از اقدام به هر پاسخی، نظریه‌ای را در جهت حل مسئله‌اش در سطح زبان پردازد و بپیراید و آنگاه یا آن را رد کند و یا به کار بندد. بدون این که خود... از میان برود. فقدان زبان در حیوانات موجب می‌گردد که رد یک نظریه به مسمای خود صاحب نظریه بینجامد» (پوپر، ۱۳۶۲: ۲۶۶-۲۶۷). پوپر مراحل حل مسائل به دست انسان را به صورت نمودار (۵) نشان می‌دهد (Popper, 1979: 119).

مسئله ۱ ← نظریه‌پردازی آزمایشی ← نظریه‌پیرایی ← مسئله ۲

نمودار (۵)

این که ما در جریان حل مسائل چگونه از یک مسئله به مسئله دیگر می‌رسیم نکته‌ای است که به بحث ما مربوط نمی‌شود (Ibid 106-152). آنچه به بحث ما مربوط می‌شود امتیازهایی است که فقط به نظریه پوپر تعلق می‌گیرد؛ بدین معنی که نظریه پوپر، برخلاف نظریه بلومفیلد، اولاً هم از عهده تبیین نقش زبان در حیات فردی انسان برمی‌آید، هم از عهده تبیین آن در حیات جمعی و رفتار میان‌فردی او. چه می‌توان بر اساس قول پوپر به راحتی دید که انسان منفرد نیز وقتی در تنهایی خود به مسئله‌ای یا، به گفته بلومفیلد، به انگیزه‌ای برمی‌خورد،

نخست به نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی دست می‌زند و آن گاه، پس از رفع خطاهای محتمل در سطح زبان، به حل مسئله یا، باز به گفته بلومفیلد، به پاسخ آن اقدام می‌کند. ثانیاً نظریه‌پویر به وجود تفاوتی میان رفتار انسان، حتی در تنهائیش، و رفتار حیوانات دیگر قائل می‌شود که در نمودار (۱) باز نموده نشده است؛ و آن تفاوت در این است که، در چارچوب اصطلاحات بلومفیلد، میان دو بخش انگیزه و پاسخ در رفتار انسانی مرحله‌سومی به نام نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی نیز هست که منحصرأ در زبان انسان تحقق می‌یابد؛ به گونه‌ای که در نمودار (۶) می‌توان دید.

انگیزه واقعی ← ... نظریه‌پردازی ← ... نظریه‌پیرایی ← ... پاسخ واقعی

نمودار (۶)

همین نکته در مورد نقش زبان در حیات جمعی انسان و رفتار میان‌فردی او نیز صادق می‌تواند باشد. منتهی در این مورد باید به تعداد افرادی که درگیر مسئله و حل آن می‌شوند، به وجود مراحل جداگانه نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی قائل شد؛ به گونه‌ای که در نمودار (۷) آمده است.

انگیزه واقعی ← فرد ۱ ← ... نظریه‌پردازی ← ... نظریه‌پیرایی
فرد ۲ ← نظریه‌پردازی ← نظریه‌پیرایی ← پاسخ واقعی

نمودار (۷)

نمودار (۷) مبین آن است که فرد «۱» در تلاشش برای حل مسئله یا انگیزه خود نخست نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی می‌کند و اگر سرانجام به این نتیجه رسید که باید از فرد «۲» در آن باره کمک بگیرد، به او روی می‌آورد. فرد «۲» نیز در برابر استمداد فرد «۱» پیش از هرچه به نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی می‌نشیند و اگر سرانجام به این نتیجه رسید که می‌تواند یا به سود او است که به یاری فرد

«۱» بشتابد، به این کار دست می‌زند. درست از همین‌رو است که افراد مختلف وقتی در جایگاه فرد «۲» در نمودار (۷) قرار می‌گیرند، عموماً به یک شکل عمل نمی‌کنند. این نیز تبیین موجهی از عکس‌العمل‌های مختلف افراد در برابر سخنان یگانه است که امتیاز آن به پوپر تعلق می‌گیرد؛ چه نظریه بلومفیلد امکان چنین تبیینی را در اختیار نمی‌گذارد.

باری، آن‌چه تا این‌جا دیدیم زمینه اثبات این بخش از مدعای ما را فراهم می‌آورد که انسان از رهگذر زبان و با اقدام به نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی سلسله جبر علت‌ها و معلول‌ها را می‌شکند و به آزادی و اختیار می‌رسد. اینک با طرح مسئله‌ای مفروض بینیم مدعای مزبور را چگونه می‌شود در عمل ثابت کرد: فردی را در نظر آورید که به گرفتگی رگ‌های قلب دچار شده است. این وضعیت می‌تواند معلول علت‌های مختلف باشد؛ از جمله تغذیه بد، فشار عصبی، کار بیش از حد، زمینه‌های ارثی و جز آن. گرفتگی رگ‌های قلب، معلول هرچه باشد، خود علت مرگ محتوم فرد مزبور حتماً هست. چنین فردی اگر چاره‌ای نیندیشد، از چنبره جبر علت‌ها و معلول‌ها خلاص نخواهد شد، و چاره‌اندیشی او تنها از راه زبان به عنوان فضایی برای نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی میسر می‌شود. پس فرد مزبور، فرضاً نظریه‌ای در این مایه می‌پردازد که باید از پزشک یاری بجوید. آن‌گاه این نظریه را مثلاً به این صورت می‌پیراید که پزشک باید متخصص قلب باشد. سپس این صورت پیراسته را نیز به این شکل پیرایش می‌کند که متخصص قلب باید به تأیید همگان کارآزموده باشد. تنها پس از این قبیل نظریه‌پردازی‌ها و نظریه‌پیرایی‌ها است که بیمار به متخصص قلب کارآزموده‌ای مراجعه می‌کند.

متخصص مزبور نیز، به نوبه خود، به نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی درباره بیمار خود دست می‌زند. برخی نظریه‌های مورد استفاده او را متخصصان پیش از او

پرداخته‌اند و به خوبی پیراسته‌اند. برخی دیگر را که بیشتر به شخص بیمار مربوط می‌شود، خود او باید پردازد و بپیراید تا به‌درستی معلوم کند آن بیمار بخصوص را چگونه درمان باید کرد. کاری که پزشک سرانجام می‌کند این است که سلسله علت‌ها و معلول‌های حساب شده و خودساخته‌ای را به جریان می‌اندازد تا از آن رهگذر سلسله علت‌ها و معلول‌های اولی را که بیمار گرفتار آن است متوقف سازد؛ مثلاً با پیوند رگ‌های پای بیمار با رگ‌های قلب او علتی را متوقف می‌کند که مرگ محتوم او را در پی دارد. پیداست که آنچه در این موارد اتفاق می‌افتد نبودن جبر علت‌ها و معلول‌ها نیست بلکه متوقف کردن آن‌ها است؛ یا در غیر این صورت، تغییر دادن مسیر آن‌ها است. باری، چاره هر چه باشد، حاصل آن آزادی انسان از چنبره جبر علت‌ها و معلول‌ها به یاری زبان است، و این امتیازی است که منحصرأ از آن انسان است و نه هیچ نوع از انواع دیگر حیوانات. اینک بینیم راز رهایی انسان از رهگذر ادبیات در چیست.

شک نیست که زبان و ادبیات هر دو نظام‌های نشانه‌ای‌اند؛ لذا هر دو، در درجه اول، یا به گفته بلومفیلد به کار ایجاد ارتباط به قصد پیام‌رسانی می‌آیند، و یا به گفته پوپر به کار نظریه‌پردازی و نظریه‌پیرایی. با این‌همه، اگر آثار زبانی را با آثار ادبی بسنجیم، به‌راحتی می‌بینیم که میان آن‌ها لاقلاً سه تفاوت بسیار اساسی وجود دارد:

یکی این‌که آثار زبانی رابطه مستقیم خود را با جهان واقع، یعنی جهان بیرون از زبان، قطع نمی‌کنند. سلسله علت‌ها و معلول‌های موجود در آن جهان را نیز از میان برنمی‌دارند یا حتی نادیده نمی‌گیرند، بلکه می‌کوشند تا انگاره‌ای درست، گیرم تکیده و ساده شده، از جهان واقع در خود بازسازی کنند و یا براساس انگاره‌های بازسازی‌شده و پیشداده راه‌حلی برای مسائلی که انسان درگیر آن‌ها است به‌دست دهند. این در حالی است که آثار ادبی رابطه مستقیم خود را با

جهان واقع، یعنی همان جهان بیرون از زبان، تا آن جا که میسر است قطع می کنند و دامنه روابط خود را حتی الامکان به مفاهیم موجود در خود زبان محدود می سازند و با این کار به قول یاکوبسن به جای رساندن پیام درباره جهان واقع، به رساندن پیام درباره مفاهیم موجود در زبان می پردازند^۸. پیداست که آثار ادبی با قطع رابطه مستقیم با جهان خارج دیگر ملزم به رعایت سلسله علت ها و معلول های موجود در جهان خارج نخواهند بود؛ پس آن ها را هم، چنان چه لازم شود، کنار خواهند گذاشت. حاصل این همه آن خواهد شد که ارتباط آثار ادبی با جهان واقع به طور مستقیم میسر نشود؛ بلکه این ارتباط تنها به طور باواسطه و از طریق بازگشت به عرصه زبان و مفاهیم موجود در آن عرصه امکان پذیر باشد و بس. پس، مثلاً، در برخورد با اثر ادبی (۸):

مرغ زیرک به در خانقه اکنون نبرد

که نهاده ست به هر مجلس وعظی دامی (حافظ)

ما نمی توانیم مستقیماً و بی واسطه زبان آن اثر را با جهان واقع ربط دهیم؛ چه در آن صورت، تصویری که از جهان واقع به دست می آوریم تصویری نامعقول و باورنکردنی خواهد بود، چرا که اطلاق وصف زیرک به مرغ و امتناع مرغ زیرک از پریدن به طرف خانقاه و اقرار به وجود دام و تله در مجلس وعظ همگی نامعقول اند، مگر آن که با مفاهیم زبانی تعبیر شوند. در نتیجه، برای ایجاد رابطه با جهان واقع نخست باید اثر ادبی (۸) را به ساحت زبان ببریم، آن را در ساحت مزبور تعبیر کنیم، آن گاه تعبیری را که از این رهگذر به دست می آید با جهان واقع پیوند زنیم.

بدیهی است که با قطع رابطه مستقیم آثار ادبی با جهان واقع، احتمال صدق یا کذب آن ها نیز از میان می رود و جای آن را تنها مراتب تناسب یا عدم تناسب آن آثار، آن هم فقط با مفاهیم زبانی، و نه با مصادیق خارجی، می گیرد. احتمال صدق

یا کذب در مورد آثار ادبی تنها به تعبیری که خواننده، خود، از آن‌ها می‌کند تعلق می‌گیرد. پس در مورد اثر ادبی (۸) ما نمی‌توانیم بپرسیم که آیا اثر مزبور صادق است یا کاذب، تنها می‌توانیم بپرسیم آیا اثر یاد شده با تعبیری که از آن می‌شود تناسب دارد یا نه؛ و احتمال صدق یا کذب را تنها می‌توانیم به تعبیری نسبت دهیم که خود از آن‌ها می‌کنیم.

جا دارد بیفزاییم که ارزش آثار ادبی با قطع رابطه آن آثار با جهان واقع نسبت مستقیم دارد؛ بدین معنی که هرچه اثر ادبی با جهان واقع بیشتر قطع رابطه مستقیم کرده باشد، آن اثر ارزش ادبی بیشتری خواهد داشت. و بالعکس، هرچه اثری با جهان واقع رابطه مستقیم بیشتری داشته باشد، ارزش ادبی آن نیز به همان میزان کم‌تر خواهد بود.^۹ درستی این گفته را می‌توان با سنجش آثار ادبی (۹) تا (۱۱) به چشم دید.

اثر ادبی (۹):

ای دل عبث مخور غم دنیا را

فکرت مکن نیامده فردا را (پروین اعتصامی)

اثر ادبی (۱۰):

غم دنیای دنی چند خوری باده بنوش

حیف باشد دل دانا که مشوش باشد (حافظ)

اثر ادبی (۱۱):

ساقی غم فردای حریفان چه خوری

پیش آر پیاله را که شب می‌گذرد (خیام)

می‌بینیم که مفهوم زبانی یا مضمون این هر سه اثر یکی، یعنی اغتنام وقت، است. اما ارزش ادبی آن‌ها یکی نیست، چرا که میزان ارتباط مستقیم آن‌ها با جهان واقع یکسان نیست.

تفاوت دیگر آثار زبانی با آثار ادبی در این است که آثار زبانی به‌ندرت از اصول و قواعد زبانی عدول می‌کنند، و اگر چنین کنند به همان میزان ناموفق قلمداد می‌شوند. و این بدان معنی است که آثار زبانی عمیقاً در چنبره جبر علت‌ها و معلول‌های زبانی قرار دارند و نادیده گرفتن علت‌ها و معلول‌های زبانی در آن‌ها همان است و از اعتبار افتادن آن‌ها همان. مؤید این مدعا را در اثر زبانی من‌درآوردی (۱۲) می‌توان دید.

اثر زبانی (۱۲):

آدم عاقل به در قمارخانه اکنون نرود که گذاشته شده است به هر میز
قماری دامی.

در اثر زبانی (۱۲) از اصول و قواعد زبانی کم‌تر از آن عدول شده است که در اثر ادبی (۸). با این‌همه، همین مایه عدول از دستور زبان اثر زبانی (۱۲) را به‌کلی از اعتبار انداخته است؛ حال آن‌که به اثر ادبی (۸) کمتر آسیبی نرسانده است. و این نه تنها در مورد همین یک اثر ادبی صادق است بلکه در مورد تمامی آثار ادبی دیگر نیز صدق می‌کند؛ از جمله در مورد اثر ادبی (۱۳).

اثر ادبی (۱۳):

خشت زیر سر و بر تارک هفت‌اختر پای

دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

سر ما و در میخانه که طرف بامش

به فلک برشد و دیوار بدین کوتاهی (حافظ)

می‌بینیم که در اثر ادبی (۱۳) به ازاء شش جمله تنها سه فعل، آن‌هم با تصریف‌های نه‌چندان معمول، به کار رفته است، و حذف‌های دستوری در آن اثر عموماً از نوعی نیست که در آثار زبانی مجاز باشد. با این‌همه، اعتبار ادبی این اثر

هم‌چنان برجا است و عدول از جبرهای دستوری کمتر آسیبی به آن نرسانده است.

براساس آنچه دیدیم، گزافه نیست اگر نتیجه بگیریم که ادبیات، برخلاف زبان، نه تنها از چنبره جبر علت‌ها و معلول‌های جهان واقع وامی‌رهد، بلکه از سلسله علت‌ها و معلول‌های زبانی نیز، که عمدتاً در قواعد و اصول دستوری باز نموده می‌شوند، فارغ می‌شود. گفتنی است که فراغت ادبیات از جبرهای زبانی تا حدی است که هر مفهومی را می‌توان در عرصه ادبیات — و فقط در همین عرصه — در هر قالب زبانی که متناسب آن باشد باز آورد. از همین رو است که دیدیم مفهوم یگانه «اغتنام وقت» در آثار ادبی (۹) تا (۱۱) در سه قالب به‌کلی متفاوت باز آورده شده است، و امکان آن هست که همین یک مفهوم، در مقام نظر، در قالب‌های بی‌شمار دیگر نیز بازآورده شود.

سرانجام، تفاوت سوم این‌که آثار زبانی بسیار به‌ندرت به دخل و تصرف‌ها و نوآوری‌های فردی تن می‌دهند، یا اگر تن دهند، باید آن دخل و تصرف‌ها و نوآوری‌ها دلیلی موجه در جهان واقع، یا در درون زبان، داشته باشند. و این در حالی است که نوآوری سنجیده و دخل و تصرف حساب‌شده سنگ اصلی بنای هر اثر ادبی است. درستی این مدعا را می‌توان با سنجش اثر زبانی (۱۴) و اثر ادبی (۱۵) به‌راحتی به چشم دید:

اثر زبانی (۱۴):

هرویسپ — درستی [= اعتبار کلی] منطقی را می‌توان گوه‌رین نامید، به‌خلاف هرویسپ — درستی تصادفی گزاره‌هایی مانند «همه انسان‌ها می‌رنده‌اند». گزاره‌هایی مانند «ارز آغازه [= اصل متعارف] تحویل‌پذیری» راسل گزاره‌های منطقی نیستند... (ویتگنشتاین، ترجمه ادیب سلطانی).

اثر ادبی (۱۵):

شرمم از خرقه آلوده خود می آید
 که بر او پاره به صد شعبده پیراسته ام
 خوش بسوز از غمش ای شمع که اینک من نیز
 هم بدین کار کمر بسته و برخاسته ام
 با چنین حیرتم از دست نشد صرفه کار

در غم افزوده ام آنچه از دل و جان کاسته ام (حافظ)

در اثر ادبی (۱۵) انواع نوآوری های واژگانی، صرفی، نحوی و معنایی به کار رفته است و این همه از اعتبار آن هیچ نکاسته است؛ سهل است، کل اعتبار آن نیز ریشه در همین نوآوری ها دارد. و این در حالی است که در اثر زبانی (۱۴) تنها و تنها از نوآوری های واژگانی استفاده شده است، و همین مایه اندک از نوآوری کل اعتبار و ارزش اثر مزبور را به طرز چشم گیری زیر سؤال برده است. اینک اگر همین سه تفاوت را مبنای نتیجه گیری قرار دهیم، می توانیم در اثبات این مدعا که انسان از رهگذر ادبیات به رهایی می رسد، بگوییم راز این رهایی در آن است که ادبیات با انقطاع از جهان واقع و گذار از جبر علت ها و معلول های آن جهان و با عدول سنجیده و حساب شده از قواعد و اصول زبانی که همگی حکم جبرهای زبانی را دارند، از قید هر دو عالم یکی واقعی و دیگری زبانی وامی رهد و به عالمی دیگر گام می نهد تا در آن عالم فارغ از دغدغه هر حرف و گفتمانی فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد.

پی‌نوشت

۱. فشرده‌ای از این نوشته در ششمین کنفرانس زبان‌شناسی (آذرماه ۱۳۸۳) در دانشگاه علامه طباطبائی بازگفته شد.

۲. در این گفتار، من لفظ «آزادی» را در مفهوم «شکستن جبر یک سلسله از علت‌ها و معلول‌ها به کمک سلسله‌ای دیگر» به کار برده‌ام و لفظ «رهایی» را در مفهوم «گذشتن و فراتر رفتن از جبر هر سلسله از علت‌ها و معلول‌ها»؛ مفهوم اولی نزدیک به آن است که در انگلیسی از لفظ liberation یا گاه freedom اراده می‌کنند، و مفهوم دومی نزدیک به آن که در انگلیسی از لفظ deliverance می‌طلبند؛ جز آن که من صبغه مذهبی لفظ اخیر را در نظر ندارم.

3. "Epistemology Without a Knowing Subject".

۴. به ترتیب، در برابر اصطلاح conjecture و اصطلاح refutation به کار آمده‌اند که پوپر از آن‌ها در بحث خود درباره پرورش علم به کرات بهره می‌برد؛ از جمله، نک:

Popper, 1979: 81; Popper, 1976:33-65.

۵. در این نوشته، من کل اصطلاح‌ها را در نمودارها آورده‌ام نه کوتاه نوشته‌های آن‌ها را.

۶. برای آشنایی با نشانه‌شناسی و نظام‌های نشانه‌ای، می‌توان به منابع زیر رجوع کرد:

London: Clarke Jr. 1978: ch.2.

گیرو، ۱۳۸۰؛

Krompental, 1987.

۷. در این باره نک: پروتی، ۱۳۷۳: ۱۱۷، آن‌جا که می‌گوید:

«زبان خانه وجود است. انسان مقیم خانه وجود است. هرکس که در کلمات اندیشه کرده و با آن ابداع می‌کند، حافظ این اقامت است. آدمی به عنوان حافظ و نگهبان (این خانه) با سخن گفتن خویش انکشاف وجود را به تحقیق می‌رساند و آن را در زبان ادامه داده، حفظ می‌کند» نقل از:

Heidegger, Martin; "Letter on Humanism"; in *Basic Writings*, New York: Harper and Row Publishers, 1977, pp 189-242.

از دانشمند فرهیخته دکتر ریخته‌گران، عضو گروه فلسفه دانشگاه تهران، سپاسگزارم که با منتهای لطف دست مرا گرفتند و اطلاعات ذی‌قیمتی را در اختیارم گذاشتند و کتاب‌های یاد شده را با منتهای گشاده‌دستی به عاریت به من دادند و مرا از همه این جهات وامدار خود ساختند.

۸. بیان دیگری است از آنچه یاکوبسن از آن به‌عنوان نقش ادبی زبان یاد می‌کند: نک: صفوی، ۱۳۸۰: ۳۰-۴۰.

۹. یادآور این بیت نظامی گنجوی است که :

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

منابع و مأخذ

۱. بلومفیلد، لئونارد؛ زبان؛ ترجمه علی محمد حق‌شناس؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.
۲. پروتی، جیمز؛ الوهیت و هایدگر؛ ترجمه محمدرضا حوزی؛ تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۳.
۳. پوپر، کارل؛ «جستجوی ناتمام حقیقت»، مصاحبه با کارل پوپر؛ ترجمه ایرج علی‌آبادی؛ در: کتاب آگاه؛ ج ۲، دی ۱۳۶۲.
۴. صفوی، کورش؛ از زبان‌شناسی به ادبیات؛ ج ۱، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
۵. گیرو، پی‌یر؛ نشانه‌شناسی؛ ترجمه محمد نبوی، تهران: آگه، ۱۳۸۰.
۶. ویتگنشتاین، لودویک؛ رساله منطقی - فلسفی؛ ترجمه شمس‌الدین ادیب سلطانی؛ تهران: امیرکبیر، ؟

7. Clarke Jr., D.S.; **Principles of Semiotic**; London: Routledge and Kegan Paul, 1978.
8. Krompental, Martin; **Classics of Semiotics**; New York: Pelnum Press, 1987.

9. Popper, Karl R.; **Objective Knowledge**; Oxford: Oxford University Press, 1979.
10. Popper, Karl R.; **Conjectures and Refutations**; London: Routledge and Kegan Paul, 1976.